

هواردز اند

ادوارد مورگان فاستر

ترجمة

احمد ميرعلايى

فرهنگ نشر نو
با همکارى نشر اسيم
تهران - ۱۴۰۰

Howards End

Edward Morgan Forster

Edward Arnold Publishers, London, 1910

هواردز اند

ترجمة احمد ميرعلايى



نشر نو

تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، شماره ۱۳

تلفن: ۸۸۷۴۰۹۹۱

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰

شمارگان: ۷۷۰

حروفچینی: شبستری

صفحه‌آرایی: امیر عباسی

طراحی جلد: حکمت مرادی

چاپ: غزال

ناظر چاپ: بهمن سراج

همه حقوق محفوظ است.

فهرست کتابخانه ملی

سرشناسه: فاستر، ادوارد مورگان، ۱۸۷۹-۱۹۷۰م. □ عنوان و نام پدیدآور:

هواردز اند/ادوارد مورگان فاستر/ترجمة احمد ميرعلايى □ مشخصات نشر:

تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۴۰۰ چاپ قبلی: انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۴ □ مشخصات

ظاهری: بیست و هشت + ۴۱۰ ص. □ شابک: ۳-۲۵۳-۴۹۰-۶۰۰-۹۷۸ □

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا □ عنوان اصلی: *Howards End* □ موضوع:

داستانهای انگلیسی -- قرن ۲۰م. □ شناسه افزوده: ميرعلايى، احمد،

۱۳۲۱-۱۳۷۴، مترجم □ رده‌بندی کنگره: ۸۲۳/۹۱۲ □ رده‌بندی دیویی: PZ۳

شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۵۹۳۶۱

مرکز پخش: آسیم

تلفن و دورنگار: ۸۸۷۴۰۹۹۲-۴

فروشگاه اینترنتی: www.nashrenow.com

قیمت: ۱,۶۰۰,۰۰۰ ریال

یادداشت مترجم

هواردزاند و ای. ام. فاستر

«فقط بیوند...»

بر این خاکستری خفه همگانی زندگی ماشینی ته مایه رنگی بزن! همه را با یک چوب مران! از تعصب پرهیز! یک شکلی حاکم بر حیات را به نوعی درهم شکن! با همدلی با انسان‌ها به حیات تیره خود رنگ و بویی بده! همه نیروها در کارند تا تو را عام کنند؛ خاص باش! با شکستن نظم حاکم بر روابط اجتماعی توانی تازه پدید آر! برای ایجاد این توازن هم به دل گرم و هم به عقل سرد نیاز داری افراط در هر سو تو را به بیراهه جنون یا جزمیت می‌کشد. دل بده، عشق بورز، از خود مایه بگذار! فرزاندگی بیاموز!

این است چکیده هواردزاند.

حدود سی سال پیش، روزی که با قطار، به زیارت پیرمردی فرزانه، به شهر دانشگاهی کمبریج می‌رفتم و به خاکستری خفه بیرون پنجره قطار خیره بودم، هر لحظه آرزو می‌کردم در باز شود و مارگارت شلگل پا به درون کویه نیمه‌خالی گذارد. تازه هواردزاند را خوانده بودم و اتفاقی با چشم‌انداز را، همچنان‌که گذری به هند را و آنجا که فرشتگان در می‌مانند را. درازترین سفر و دو مجموعه داستان کوتاه را چند سال پیش از آن در ایران خوانده بودم و کوششی نیم‌بند کرده بودم تا داستان کوتاه «آن سوی پرچین» را به فارسی ترجمه کنم.

اتخاذ هویت با نویسندگان محبوب و پیدا کردن وجوه مشترک با آنان در جوانی کار آسانی است. در بیست‌سالگی شیفته دانشجوی رمان

درازترین سفر و بحث‌های روشنفکرانه او در اتاق‌های دانشجویی درباره عین و ذهن و مجذوب نابهنگامی و همچنین تسلی بخشی مرگ در آن رمان شده بود. آن روزها این همه را غریب و پیچیده در هاله‌ای از رمز و راز می‌دیدم. شاید انتخاب اکسفورد به عنوان اولین منزلگاه در آن جزیرهٔ نمور معلول خواندن آن رمان — زندگینامه بود. شاید مقالهٔ «دو هورا برای دموکراسی» نگذاشته بود که کاملاً در کلوب مارکسیست حل شوم: من این دیدار زیارتی را به آن پیرمرد فرزانه بدهکار بودم. آن روزها نمی‌دانستم که وقتی همهٔ صناعت‌ها و شگردهای داستان‌نویسی را کهنه کردی درمی‌یابی که برای خلق اثری ماندگار، ورای مهارت در صناعت، نوعی متافیزیک لازم است.

ناهار را با عزیزی هموطن خوردم. وقتی از رستوران بیرون آمدم آفتاب شده بود و میوای سنگی کالج‌ها و گلدسته نمازخانه‌ها درخششی خاص داشت. در کجنگز کالج او را نشسته بر نیمکتی در آفتاب یافتم. دیدار زائران غریب برای او امری عادی بود، اما بیشتر شرقیانی که مجذوب او شده بودند اهالی شبه قاره بودند و شاید فقط گذری به هند او را می‌پسندیدند و یادداشت‌های سفر هند او را برایش عجیب بود که جوانی ایرانی همهٔ آثارش را خوانده باشد و مخصوصاً درازترین سفر و هواردز اند را پسندیده باشد. حجب مانع از آن شد که بیش از ده دقیقه‌ای بر آن نیمکت بنشینم. بیرون آمدم و به کالج گردی مشغول شدم. آن شب، هنگام تماشای اجرای دانشجویی از فلدرموس^۱ اشتراوس، تمام مدت بر زمینهٔ ریتم والس^۲ به رمان هواردز اند و خالق آن و دیدار بعد از ظهر فکر می‌کردم. شاید پیوند این دو فرهنگ شمالی، و دورگه بودن خواهران شگل (آلمانی-انگلیسی) ارکان این مقارنه بود.

بله، خواهران شگل پدری آلمانی داشته‌اند، که بعد از سال‌ها مبارزه به خاطر آلمان از نظامیگری دست کشیده و از روحیهٔ توسعه طلبی آلمان گریخته و به انگلستان پناه آورده بود. روشنفکری کتاب خوانده بود و

مسئول، که به خاطر عقایدش دست به عمل زده بود. در انگلستان بخت یار او شده و همسری مالدار نصیبش کرده بود. اما او و همسرش یکی بعد از دیگری مرده بودند و وظیفه بزرگ کردن هلن و تیبی به گردن خواهر بزرگ‌تر، مارگارت، افتاده بود. در آغاز داستان این هر سه در خانه‌ای در لندن زندگی می‌کنند و خاله‌شان، خانم مونت، برای دیدار آنان به لندن آمده است.

کتاب، اما، با نامه‌های هلن از هواردز اند شروع می‌شود. هواردز اند، یکی از مشهورترین خانه‌های نمادین در ادبیات انگلیسی، خانه‌ای واقعی است که زمانی به خانواده هواردز تعلق داشته. End در زبان انگلیسی هم به معنی فرجام و هدف است و هم مکان را به ذهن می‌آورد (مثل Land's End و Westend و جز آن). فاستر با نام این خانه بازی کرده است. هم نام خانه مطرح است و هم تباهی خانواده هواردز، که دهقانانی خرده مالک بوده و در سال‌های اولیه این قرن کم‌کم ریشه کن شده بودند. شخص فاستر از چهارسالگی تا چهارده سالگی در این خانه، که در هرتفوردشایر واقع است، زندگی کرده و در کتاب ماریان ثورنتون، که زندگینامه خاله بزرگ خود اوست، می‌گوید: «باغ، نارون سایه افکن، چمن روی تپه، منظره بدیع غرب، مزرعه همسایه که با پرچینی بلند از گل‌های سرخ و وحشی از خانه جدا می‌شد، همه را من در هواردز اند به کار برده‌ام، و درون خانه نیز در رمان وصف شده است.» فاستر آرزو داشت که آنجا زندگی کند و آنجا بمیرد: «بی‌تردید خانه دوست‌داشتنی کوچکی بود، و هنوز هم هست، هرچند اکنون درست بیرون شهری پر مشغله و قرن بیستمی قرار دارد و هیاهویی قرن بیستمی به آن می‌رسد.»

در رمان، این خانم ویلکاکس بزرگ است که کودکی‌اش را در آنجا گذرانده است؛ او از تبار خرده مالکان است، که سخت مورد تحسین فاسترند، و مانند خانم مور در گذری به هند، زن مسن بزرگواری است که نفوذش تا پس از مرگ به جا می‌ماند. پیش از مرگ، یادداشتی می‌نویسد حاکی از آنکه می‌خواهد هواردز اند به دوست جوانش، مارگارت شلگل

وا گذاشته شود، اما خانواده او این واگذاری را اشتباه می‌دانند و بهانه‌هایی برای نادیده گرفتن آن پیدا می‌کنند («اعتبار قانونی ندارد»). شوهرش، هنری ویلکاکس، و پسر بزرگ‌ترش، چارلز، که خشن و ستمگر است، به دنیای معامله و مصلحت وابسته‌اند، و هرچند احساسی واقعی نسبت به هوار دز اند ندارند، به آن می‌چسبند.

مارگارت شلگل و خواهرش، هلن، نماینده نوعی از زندگی هستند که با شیوه زندگی افراد ذکور خانواده ویلکاکس تضاد دارد. در آغاز داستان، هلن با یکی از آنان، به نام پُل، ماجرای عاشقانه‌ای کوتاه و ناراحت‌کننده دارد. پدر فقید خواهران شلگل آلمان را به خاطر نفرت از سیمای ماتریالیستی، روحیه میلیتاریستی و جاه‌طلبی‌های امپریالیستی این ملت تازه متحد شده، ترک کرده بود. دختران نماینده چیزی هستند که بعدها «آلمان دیگر» خوانده شد: جنبه فرهنگی و بالاخص جنبه موسیقایی آن. هنگام اجرای سمفونی شماره پنج بتهوون است که آنان با لئونارد باست آشنا می‌شوند. او کارمند جوان ساکن لندن است که جسماً و روحاً به سوء تغذیه مبتلاست و شاهد زنده‌ای بر این مدعاست که حتی نهضت‌های اصلاح طلبانه مشهور قرن نوزدهم نتوانسته‌اند در قرن بیستم کاری برای بهبود اوضاعی کنند که یکی از قهرمانان بنجامین دی‌رائلی^۱ در رمان سیبل، یا دو ملت^۲ از آن سخن گفت. این «دو ملت» اغنیاء و فقرا هستند،

که در میانشان نه رابطه‌ای هست و نه مهر و عطوفتی؛ چنان‌که از عادات، افکار و احساسات یکدیگر بی‌خبرند که گویی در دو منطقه مجزا زندگی می‌کنند، یا ساکنان سیاراتی متفاوت هستند، که از تربیتی متفاوت برخوردارند. از غذایی متفاوت تغذیه می‌کنند، رفتاری متفاوت دارند و قوانینی واحد بر آنان حکومت نمی‌کند.

1. Benjamin Disraeli

2. *Sybil, or the Two Nations*